

هو العليم

نکره در بحث اطلاق

بررسی دیدگاه مرحوم آخوند و آیه الله حکیم

سلسله دروس خارج اصول فقه - مطلق و مقید - جلسه صدوسی و سوم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم^۱

بحث در الفاظی بود که دلالت بر معنای سِعی دارند، و در این زمینه الفاظی که دلالت بر عام می‌کنند و همین‌طور «ال» جنس، «ال» استغراق؛ استغراق فردی، استغراق جمعی و مطالبی که راجع به «ال» و اختلافی که در این زمینه هست مطرح شد. و عرض شد که «ال» عهد در مورد جنس نیست، بلکه «ال» استغراق است که جنس است و این اشتباهی که در اینجا شده است که هر نوع «ال» بآی نَحْوِکَانَ «ال» عهد است و «ال» تعریف است این اشتباه تبیین شد و روشن شد که بین «ال» تعریف و بین «ال» استغراق تفاوت است. یکی از الفاظ که متعلق برای اطلاق واقع می‌شود، اسم جنس است و یکی از آنها نکره است. اسم جنس بحش گذشت؛ قبل از بحث «ال»، صحبت اسم جنس شد.

نظر مرحوم آخوند درباره تعدد دال و مدلول در نکره

نکره آخرین مطلب و آخرین موضوعی است که می‌تواند در اینجا مورد بحث قرار بگیرد و راجع به نکره فردا هم بحث دیگری می‌کنیم و به مسئله مقدمات حکمت که محط اصلی برای بحث اطلاق است إن شاء الله از روز شنبه می‌پردازیم. و تمام صحبت و مسئله ما برمی‌گردد به مسئله مقدمات حکمت و مطالبی که در آنجا باید به عرض برسانیم.

درباره نکره معروف این است که می‌تواند متعلق برای مطلق واقع بشود؛ یعنی عنوان مطلق بر آن نکره جایز است. البته همان‌طوری که مرحوم آخوند در اینجا می‌فرمایند دو جور نکره داریم؛ یک نکره‌ای که فی الواقع و فی نفس الامر مشخص و متعین است و عند المخاطب غیر مشخص است؛ مانند ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا آلِ مَدْيَنَةِ رَجُلٌ یَسَّعَىٰ قَالَ یَقُولُ أَتَّبِعُوا آلَ مُرْسَلِینَ﴾^۲ این رجل دلالت بر فرد معین می‌کند

^۱ شخصی از حج برگشته بود و خدمت مرحوم آقا رسید و می‌گفت که آقا شما را در حج دیدم. مرحوم آقا فرمودند که بنده امسال حج نبودم. می‌گفت: «یعنی چه که حج نرفتید! بنده شما را آنجا دیدم». آقا فرمودند: «آقا بلند شو از این مسجدی‌ها پرس ببین من حج بودم یا نه؟! من شب‌ها و روزها مسجد می‌آمدم». گفت: «آقا من شما را در منا دیدم، من شما را در طواف دیدم، من شما را در عرفات دیدم، من شما را در همه‌جا دیدم؛ متها تا جلو می‌آمدم، یک دفعه غیب می‌شدید. خلاصه آنجا خیلی ما از دست شما شاک می‌شدیم».

آقا فرمودند: «در روایات هم داریم، ما که نیتش را داشتیم، حالا که نتوانستیم حج برویم خدا در اینجا یک ملکی را به صورت انسان می‌آورد که حج به‌جا بیاورد. شاید شما آن ملک را به صورت ما دیدید». پیش آقا قسم خورد؛ می‌گفت: «آقا من در تمام مواقف شما را دیدم؛ شما را می‌دیدم دیگر!». آنجا، خیلی عوالم عجیبی است؛ خیلی عجیب است.

^۲ سوره یس (۳۶) آیه ۲۰.

فی الواقع و غیر معین است عند المخاطب، به نحو تعدّد دال و مدلول؛ یعنی دال بر یک فرد، ولی دلالت شده‌اش افراد متفاوت هستند چون قابل صدق بر کثیرین است و **جاء رجلٌ** یعنی **ينطبق على كل فردٍ من افراد الرجال**، ولی در دلالت، دلالت بر یک فرد معین فی الواقع می‌کند. مرحوم آخوند این طور فرمودند.^۱

نقد نظر مرحوم آخوند

مطلبی که در اینجا به نظر می‌رسد این است که اصلاً تعدّد دال و مدلول معنا ندارد و این سخن ناتمام و غیر تام است. چون یا ما دلالت را تابع اراده متکلم می‌دانیم یا دلالت را تابع اراده و متفاهم مخاطب می‌دانیم؛ در هر کدام از این دو، تعدّد دال و مدلول صحیح نیست و باطل است. اگر این دلالت تابع اراده متکلم باشد، خب متکلم فرد واحدی را اراده کرده است؛ خداوند متعال یک فرد واحد و مشخص من بین افراد الرجال را معین کرده است، گرچه برای مخاطب آن فرد غیر مشخص است و این به تعدّد دال و مدلول مربوط نیست. چون رجل بنا بر اراده متکلم بر یک فرد دلالت می‌کند و مدلول هم همان خواهد بود. حالا مخاطب علم ندارد آن مطلب دیگری است، به دلالت کاری ندارد.

و لذا شما می‌بینید که در مورد معرفه هم مسئله همین طور باید باشد. اگر فرض کنید که متکلم بگوید **زید بن أرقم جاء إلى بيتي**، خب در اینجا ممکن است مخاطب این را نفهمد و زید بن ارقم را نشناسد و زید بن ارقم را منطبق کند **على كل أفراد الرجال**، **على كل أحاد الرجال**. می‌تواند حمل کند؛ چون لعل زید بن أرقم این شخص باشد، لعل این دیگری باشد، یا لعل آن شخص دیگر باشد. درحالی که در مورد معرفه کسی قائل نیست به اینکه تعدّد دال و مدلول است. اصلاً غلط است. بنابراین دلالت، در افاده مراد و در افاده مدلول تابع اراده متکلم خواهد بود.

یا اینکه این دلالت تابع اراده مخاطب است، در این صورت مخاطب هم می‌داند که یک فرد غیر مشخص در اینجا اراده شده است؛ یعنی مخاطب می‌داند که در این کلام فردی اراده شده است که فی الواقع آن فرد مشخص است؛ اما عند المخاطب مجهول و مردد است. بنابراین مخاطب هم دلالت رجل را بر آن فرد، تام می‌بیند؛ منتها حالا پیش این غیرمشخص است، اشکال ندارد. غیر مشخص بودن موجب تعدّد دال و مدلول نمی‌شود. دال همان است که از مدلول حکایت می‌کند و مدلول هم همان متعلق برای دال در اینجا خواهد بود. بناءً علی هذا به طور کلی نکره را به دو قسم کردن و تعدّد دال و مدلول را در اینجا مدنظر قرار دادن این غلط است. بله، یک وقت منظور از نکره در مانند آیه شریفه ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا آلِ مَدْيَنَةَ رَجُلٌ يَسْأَلُ قَالَ يَقَوْمِ أَتَبْعُوا آلَ مُرْسَلِينَ﴾ فرد مشخص فی الواقع است و غیر مشخص عند المخاطب است،

^۱ کفایة الأصول، ص ۲۴۶.

و یک وقت در **جَنّی برجلٍ** فرد غیر مشخص است فی الواقع و عند المخاطب، هردو، و این مطلب فرق می کند. در **جَنّی برجلٍ**، رجل دلالت بر نکره می کند و این دلالت بر نکره ناشی از این می شود که در اینجا منظور از رجل، طبیعت مهمله است. در اینجا آن طبیعت مهمله متعلق برای مجيء واقع شده است و چون طبیعت مهمله کلی است، دلالت می کند بر تمام افرادی که در تحت این کلی قرار دارند، **لا بحیث التردد والتردید بین الأفراد**، بلکه بر تک تک افراد دلالت می کند.

یک وقتی منظور از رجل فرد مرد است؛ یعنی **إما هذا و إما هذا** مثل اینکه می گوئیم: **تزوج هنداً أو أختها**، در اینجا اصل نکاح بر تردید بین الطرفين می رود و **عدم اجتماع الطرفين فی لحظة واحدة**، **إما هنداً و إما أختها**. یعنی نفس التردید اینجا متعلق برای نکاح واقع شده است، نه یک فرد خاص و نه هر دو مجتمعاً. یک وقتی نه، نکره خودش دلالت بر تردید نمی کند طبیعت کلیه است و طبیعت مبهمه است. این طبیعت مهمله و مبهمه دلالت طبعی دارد بر تک تک افراد. دلالت **على كل فرد من حیث الشمول و الجمعیه** ندارد و **على فردٍ خاص و متشخص** ندارد؛ بلکه کلی طبعی دلالت می کند بر تک تک افراد لا على التعین؛ مانند انسان، مانند بقر و مانند غنم، إلا اینکه در آنجا دال بر اسم جنس است، در اینجا نکره است. منظور در آنجا جنس است و در اینجا منظور نکره است.

اطلاق مطلق بر نکره و اسم جنس از منظر مرحوم آخوند

پس اسم نکره درست مانند اسم جنس می ماند، نه تقیید در آن راه دارد و نه اطلاق در آن راه دارد، هردوی اینها دو مقید برای نکره خواهند بود، و آن را از ابهام و اهمال بیرون می آورند. فلذا مرحوم آخوند در اینجا بیانی دارد و می فرماید که قوم اطلاق کردند لفظ مطلق را بر اسم جنس و بر نکره؛ و بر هردو اطلاق مطلق شده است؛ یعنی هم به اسم جنس مطلق می گویند و هم به نکره. **جَنّی برجلٍ** آن هم مطلق گفته می شود، به این لحاظ که در مطلق جنبه سِعی و شمول بدلی قرار دارد و مطلق دال بر شمول بدلی است، لذا اسم جنس و نکره از باب جنبه سِعی که دارد متعلق برای اطلاق و معنون به عنوان مطلق می تواند واقع بشود.^۱

اشکال آیه الله حکیم بر مرحوم آخوند

آقای حکیم در اینجا به مرحوم آخوند اشکال می کند. اشکال ایشان برگشتش به این است که ما در اسم جنس و در نکره، جنبه ابهام و اهمال را داریم و با توجه به ابهام و اهمال چگونه ممکن است بر آن اطلاق مطلق بشود؟! در حالی که مطلق در مقابل مقید و در مقابل مبهم است.

^۱ کفایة الأصول، ص ۲۴۶.

منظور متکلم از مطلق، جنبه تعین خارجی این اسم جنس است که این خلاف ابهام است. وقتی که مولا به عبد می گوید: **جَنّی بعنب**؛ در این عنب، معنای مبهم لحاظ نشده است؛ بلکه عنب در اینجا به عنوان طبیعت مشخصه و متعیّنه در ضمن افراد در خارج در اینجا لحاظ شده است. بناءً علی هذا نکره که دلالت بر ابهام می کند، نمی تواند متعلق برای مطلق باشد و معنوی به عنوان مطلق باشد؛ بلکه اسم جنس و نکره تارة لحاظ می شود به لحاظ تقید که فرض کنید که رقبه مؤمنه یا رجل عالم باشد؛ که این الآن مقید به یک قید خارج از حدود ماهوی خود آن نکره و خود آن اسم جنس است. گاهی از اوقات مطلق آورده می شود در آنجایی که منظور متکلم تعین خارجی این طبیعت است و مراد، عبارت است از افراد خارجی لا علی التعین، به عبارت دیگر حصص این ماهیت مطلقه و این طبیعت مهمله.

البته مرحوم آقای حکیم در اینجا می فرمایند که بله، ما می توانیم اسم جنس و نکره را به معنای سعی اطلاق بگیریم. چون همان طوری که بعداً خواهیم گفت اطلاق دارای دو معناست و دو مفهوم از این اطلاق استفاده می شود. مفهوم اوّل همان اطلاقی که در آن هیچ جهت حدّ وجودی و تمیّز ماهوی برای افراد و طبیعت، وجود ندارد؛ این یک اطلاق است که بحث ما در باب مطلق و مقید همین است. مسئله دوم اطلاق جنبه شمولی است؛ یعنی ممکن است به بعضی از افراد مطلق بگویند و منظور از اطلاق، سعه و شمول و عموم بدلی است که در اینجا لحاظ می شود. در باب اسم جنس و در باب نکره همین عام بدلی و همین شمول را ممکن است ما برای آنها بیاوریم. یعنی **جَنّی برجل** دلالت بر یک عموم و شمول بدلی می کند لا علی التعین. یعنی هر فردی از افرادی که داخل در تحت این طبیعت هست آن فرد، مورد برای حکم قرار می گیرد.^۱

نقد اشکال آیه الله حکیم و دفاع از مرحوم آخوند

مطلبی که می شود در مقام دفاع از مرحوم آخوند بیان کرد این است که در این مطلب آقای حکیم می شود تأمل کرد؛ به این بیان که طبیعت مهمله و نکره همان طوری که عرض شد هیچ گونه دلالتی بر سعه و عموم ندارد، بلکه منظور از رجل در **جَنّی برجل** فقط **صرف الطبیعة المهملة و المبهمة** است. در **جَنّی برجل**، رجل یعنی طبیعت مهمله و مبهمه. بله، متکلم در مقام بیان این طبیعت مبهمه و مهمله را تعین می دهد، تعین دادن یعنی روی او حکم کردن و مشخص کردن. وقتی که متکلم می گوید: **جَنّی برجل**؛ این جَنّی به معنای وجود خارجی این طبیعت است لا علی التعین. بنابراین اینکه این رجل به عنوان نکره یا اسم جنس، دلالت بر اطلاق نمی کند صحیح است؛ ولی صحبت در این است که ما مطلق را یک جنبه تعین و تشخّص خارجی جدای از مراد متکلم نمی دانیم. ما در لغت به عنوان مطلق لفظی را نداریم، متکلم است که لفظ را از ابهام و از اهمال

^۱ حقائق الأصول، ج ۱، ص ۵۵۴.

بیرون می‌آورد و به آن لفظ، اطلاق را اهداء می‌کند. اگر متکلم آن طبیعت مهمله را تشخص خارجی ندهد اطلاق هم معنا ندارد.

و لذا عرض شد و بعداً هم إن شاء الله در ایام آتیه خواهد آمد، که اطلاق هیچ فرقی با عموم از نقطه نظر تصریح و نصوصیت ندارد، إلا اینکه در عموم لفظ دال علی الجمیع وجود دارد؛ ولی در اطلاق لفظ دال علی الجمیع وجود ندارد؛ بلکه نفس طبیعت، به لحاظ افراد خارجی آن مورد لحاظ قرار می‌گیرد، اما لفظ دال علی الجمیع نیست. یک وقتی شما می‌گویید: **أكرم كل رجلٍ عالم**، یک وقتی می‌گویید: **أكرم الرجل العالم**، هیچ فرقی در اینجا ندارد؛ آن هم در آنجا اطلاق دارد و حکم روی طبیعت علم رفته است با اضافه به رجولیت.

بنابراین متکلم در مقام بیان به لفظ اطلاق می‌دهد، اما اینکه خود لفظ بر اطلاق دلالت کند، نه، این طور نیست؛ لفظ دلالت بر طبیعت مهمله می‌کند. فلهاذا آنچه که در اینجا مطرح است این است که اگر در بعضی از موارد ما می‌بینیم که اهل لغت به یک لفظ، اطلاق مطلق کرده‌اند، شاید منظور اهل لغت هم همین طبیعت مهمله و مبهمه‌ای باشد که آن طبیعت مهمله و مبهمه جهت اطلاق، به معنای ارسال در اینجا آمده است، نه به معنای آن مطلق که منظور است. یعنی حدود این طبیعت روشن نشده و مشخص نشده است، که ما سابقاً از آن تعبیر به طبیعت مرسله می‌کردیم، طبیعتی که مرسله است و مقید به شیئی نخواهد بود و از طبیعت مبهمه و مهمله تعبیر به طبیعت لابشرط مقسمی می‌کردیم، اگر نظر آقایان باشد در اینجا. این هم مطلب راجع به نکره و راجع به اسم جنس.

عدم دلالت لفظ بر اطلاق جدای از اراده متکلم و متفاهم عرفی

مطلب دیگری که در اینجا هست و به نحو گذرا از این مطلب باید بگذریم این است که یک خلافتی در باب اطلاق هست، که این مطلق را دال بر یک معنای متعین فی الخارج می‌کنند. به عبارت دیگر خیال می‌کنند الفاظی که دلالت بر معنای مطلق می‌کند - این البته مقدمه‌ای برای بحث بعدی ما خواهد بود - این لفظ یک دلالتی بر افراد خارجی دارد، جدای از آن اراده متکلم و متفاهم عرفی؛ این لفظ جدای از اراده متکلم و متفاهم عرفی، یک لفظی است که دلالت می‌کند بر آن معنای متعین خارجی.

که البته بعضی‌ها نسبت به این قضیه اظهار نظر کردند. سلطان العلماء از مطالبی که به او نسبت داده می‌شود این مطلب را خواسته برساند که در اینجا آن لفظی که دلالت می‌کند بر یک معنای متعین در خارج، فرق نمی‌کند چه بر سبیل عام شمولی باشد یا بر غیر از سبیل عام شمولی باشد، هر کدام از اینها نیاز به قرینه دارد و خود لفظ یعنی لفظ نکره و اسم جنس دلالتی بر یک معنای مشخص خارجی در اینجا ندارد.^۱

^۱ تحریر الأصول، عراقی، ص ۴۷۴.

بحث در مورد نکره و اسم جنس در اینجا تمام شد. به نظر نمی‌رسد که بحث کردن راجع به نکره، بیش از این نتیجه‌ای داشته باشد؛ اما در عین حال نظر اعلام راجع به نکره و اسم جنس را هم مطرح می‌کنیم که ان شاء الله از روز شنبه به همان بحث معروف مقدمات حکمت که مهم‌ترین بحث در باب اطلاق هست بپردازیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد